

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

سه شنبه ۲۴ اگست ۲۰۲۱

ناتور رحمانی

## صدایی از تاریخ

یادآوری تلخ از آن روز و روزگار ، ( هفت ثور پنجاه هفت ) سیاهترین و نفرتبارترین روز که دسیسه ی اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیزم شوروی وقت، به تباری منفورترین چهره های تاریخ ، برخاسته از خیانتگاه خلق و پرچم تحقق یافت ، و سرزمین افغانها را به خون بهترین فرزندان رنگین ساخت ، آنها یک کشور با عظمت و یک ملت بزرگ را به نابودی کشیدند ... و هنوز که هنوز است این فاجعه از نکبت نفس های شوم آنها و شرکای شان ادامه دارد !!؟

---

درخشش مهتاب دریای آمو را پر از رگه های نقره کرده بود، امواج درجش های کوتاه سینه های سمین شانرا به کناره های ساحل می سایدند.

آمو دریا میرفت برگ دیگری از تاریخ سرزمین کهن را بگوش ماهیان قرمز رودخانه های دور بخواند... .

خیز آب های کوچک با آواز لطیف شان از بستر دریا میخواستند سکوت شب مهتاب زده را بشکنند مگر نارسایی صدا در همان کناره های دریا باقی میماند، آتشی به کوچکی سر یک سگرت از پل سقوط کرد و در دل امواج خاموش شد.

جنرال عمرخورده ای روس بعد آنکه سگرت نیمه تمام اش را بدریا انداخت نگاه اش امتداد خط پرواز مرغ ماهیخوار را تعقیب نموده روی تابلوی ( پل دوستی افغان شوروی ) کنار پایه سمنتی میخکوب گردید و ناباورانه خطوط سرخ آنرا که با حروف روسی نوشته شده بود زیر لب تکرار کرد: پل دوستی... .

او در آغازین نقطه پل حیرتان طرف خطه ی خودش استاده بود تا برگشت کننده گان شکست خورده و یا بازگشت داوطلبانه ی قشون سرخ را استقبال نماید!؟

یکنوع دلتنگی داشت، نمیدانست چرا فکر میکند از غرور تهی گردیده، کلماتی مانند اشغال، وظیفه، نیمه شب، استقبال، انتظار، هجوم، شکست، بازگشت و غیره در ذهن اش مفاهیم گنگی را تداعی میکردند... به انتهای پل نظر دوخت چیزی معلوم نبود، نه آواز تانکی، نه نور چراغ زرهپوشی هیچ، و بطرف خودی ها نگاه کرد جیب ها، زرهپوش ها و افسران را با گل و ودکا همچنان منتظر یافت، آنها انتظار بودند شاید تا فردا، تاطلوع آفتاب.

جنرال خسته، از هردوسمت چشم گرفت، آرنج ها را روی کتاره ای پل گذاشته و با اتکا بر آنها خود را بطرف دریا متمایل ساخت و به جریان سیمگون آب دیده دوخت. ندانست چه مدتی گذشت؟ یکوقت متوجه شد که معاون وی جوان بلند بالا بعد رسم و تعظیم کنارش استاده و چشمان دریایی اش را بوی دوخته است.

جنرال پرسید: خسته شدی؟

افسر جوان جواب داد: نه آقای جنرال، مصروف ایفای وظیفه ام، تا صبح چند ساعتی بیشتر نمانده (کمی مکث کرده و با تردید سوال نمود) ببخشید آقای جنرال! معلوم میشود که شما به موضوع مهمی اندیشه مینمایید؟ زیرا مدتی میشود خلوت نموده اید.

جنرال نخست بطرف مهتاب بعد به دریا و در آخر عمیقاً به دیدگان معاونش نگاه کرده گفت: اگر شما را نمی شناختم فکر میکردم رابط (کی، جی، بی) استید و جاسوسی مینمایید، به این ملحوظ حرفی برای گفتن نداشتم.

افسر- مگر من عضوی کی جی بی نیستم آقای جنرال اینرا شما خوب میدانید.

جنرال- بلی میدانم، سالهاست شما را می شناسم، میدانی اصلاً پولیس سیاسی، کی جی بی و همه سازمانهای استخباراتی در هر کشوری که استند فریب خورده های بیش نیستند، آنها در صدد فریب دادن دیگران اند، اصولاً وظیفه ی در کار نیست، اینها از چیزی دفاع میکنند که به ضرر خودشان است، باوجودیکه مولد ترس اند خود از سایه های همدیگر می ترسند و در یک فضای بی اعتمادی زندگی مینمایند، حتا به خانواده های خود نا باوراند...

افسر- یعنی کار کی جی بی را در افغانستان به ضرر دستگاه و خاتمه یافته می پندارید.

جنرال- افغانستان سرزمین دلاوران جان برکف و آشفته حالان تمام عیار است، در آنجا کار همه ی ما ختم گردیده، گرچه در مقابل باور شان به ارزش های پسندیده افغانی از تن مان دیوار ساختیم.

افسر- وگماشته گان ما ، آنهاى كه به دستور كرملىن يكى پى ديگر به مقام رهبرى انتصاب گرديدند آنها چه ؟ كارى نمى توانند بكنند آقاى جنرال ؟

جنرال- آنها مزدورانى بيش نبوده اند و همچنان مردان كاردانى نيستند كه بتوانند حكومت دوامدار ما را بر افغانستان فراهم كنند ، آنها بفكر خوشى هاى خود بوده اند ، آنها از حمايت مردم خود برخوردار نيستند چون اتكا به مردم خود ندارند .

افسر- ببخشيد آقاى جنرال ! چگونه ممكن است يك ملت جاهل قوه تفكيك و تميز داشته باشند ، تا از خود و بيگانه را بشناسند؟

جنرال- مشكل ايست جوان كه خودت شناخت دقيق از اين مردم ندارى ، و كلماتى پرداخته ي ذهن دشمنان اين مرز و بوم را تكرر ميكنى ، افغانها بصورت عموم جاهل نيستند ، آنها جسوران بى اندیشه اند كه تنها متكى به نيروى خود و با نفرت از بيگانه و بيگانه پرست ، با كارزار شان حماسه هاى قهرمانان كهن سرزمين شانرا از كوچه باغهاى شمال ، كوهپايه هاى جنوب ، دشت هاى غرب و دره هاى شرق در ذهن خود و تاريخ زنده مى سازند .

افسر- يعنى افغانها با بيگانه ها سازش نمى توانند؟ ( ۲ )

جنرال- با بيگانه هاى متجاوز نه به هيچوجه ، افغانها هيچ انگيزه براى دوستى با بيگانه گان دشمن خو يا از خودى هاى بيگانه پرست ندارند .

افسر- غرور اين ملت درچه نهفته است آقاى جنرال ؟

جنرال- اين ها فرزندان دره ها و كوهپايه ها اند، مردمان آزاده اى كه آب و هواى وطن شان در آنها تعصب را مایه ميگذارد ، آنها نسبت به وطن ، خاك ، عقیده و ناموس شان تعصب دارند ، اينست شيرازه غرور شان .

افسر- يعنى بايد آنها خالى از تعصب و بى ايمان ساخته شوند تا هدف برآورده گردد؟

جنرال- بلى ، تغيير دادن فرهنگ اين مردم به نفع متجاوز است ، يعنى دقيقاً بايد ريشه ها را برید و نسلى بوجود آورد كه در مقابل وطن ، ملت ، ناموس و اين حرفها حساسيتى نداشته باشند .

افسر- اين كار امكان دارد ؟

جنرال- متاسفانه بلى ، در هر كشورى عناصر ضعيف و بى ايمان خود فروخته ، طماع و مزدورمنش وجود دارد ، ميشود آنها را با پول خريد و يا خواهشات شانرا برآورده ساخت ، آنگاه مى بينى كه از هيچ حقارت ، جنايت و خيانتى فروگذاشت نخواهند كرد ، حتا از فروختن خاك و كشتن برادر خود .

افسر- آقای جنرال آیا در بین افغانها هم ازین قماش اند؟  
جنرال- بدبختانه بلی ، مگر اکثریت آنها مردمان زیرک اند ، زود متوجه فریب شده گوش تا گوش دشمن و خاین را چنان می بُرنند که آب از آب تکان نخواهد خورد .

افسر- همین ملت پابرهنه و گرسنه ؟

جنرال- ابرقدرت ها و حکومت های مستبد نگذاشتند این ملت شکم سیر و پای پوشیده داشته باشند .

افسر- منظور شما انگلیس هاست آقای جنرال ؟

جنرال- نه تنها انگلیس ها، از اسکندر تا چنگیز از انگلیس تا روس و کی های دیگر ، همه در هجوم و تاخت و تاز به این سرزمین یک هدف داشتند و دارند، عقب نگهداشتن مردم و تصاحب خاک شان ، با انگیزه های دین سیاسی و دین سالار ریاکار خودفروخته ، خدمتگار استعمار و استبداد .

افسر- مگر چرا؟

جنرال- چون افغانستان گذرگاه ای سیاست و اقتصاد شرق و غرب بوده ، و ذخیره گاه ای منابع دست نخورده با یک مدنیت کهن است .

متأسفانه هیچ ابرقدرتی افغانها را بدرستی نشناختند ، همین ملت فقیر و پابرهنه را. باشندگان دره ها و کوهپایه های این کشور شبیه دانه های انار اند ، که کوه ها بمثابة پرده های انار بین شان فاصله ایجاد کرده ، مگر در وقت ضرورت و هجوم بیگانه همه با هم یکجا میشوند ، و شبیه مشت آهنین دندان متجاوز را می شکنند .

انگلیس ها خود بدین موضوع متعارف اند و افغانستان را به کندوی عسل شباهت داده اند که بیشتر از عسل، زنبور دارد... کاش ما روس ها و دیگران که خیال تجاوز به این خاک را در سر دارند از انگلیس ها می آموختیم .

افسر- یعنی همه ساز و برگ ما و تمامیت ماشین جنگی و استخباراتی ما کاری نمی توانند بکنند؟ شاید ما بدون مقدمه داخل این کشور شدیم آقای جنرال .

جنرال- جوان ! اولاً که ما بی مقدمه نبودیم از دوران تزار پیر تا رهبری فعلی نقشه های برای تصاحب این خاک داشته ایم ، چون هدف رسیدن به آبهای گرم، یافتن بازار و تبدیل افغانستان به یک دیوار دفاعی مقابل سیاست های استعماری و عظمت طلبی امریکا بوده و... و دیری نخواهد بود که این سرزمین همه سازوبرگ نظامی و آخرین گماشته ی ما را خواهد بلعید ، متوجه باش افسر! هر افغان یک چریک است و چریک جسور از متجاوز، تاریکی و سایه نمی ترسد ، از گلوله هراس ندارد ، بمب منفجر نشده و خول تانک را خالی میکند باروت آنرا می برد تا دوباره با آن دشمن را

منفجر نماید ، جسور اند زیرا نفرت از بیگانه ای متجاوز در رگ و خون شان جریان دارد ، هرگاه یک افغان وطنپرست کشته شود، هزار وطنپرست دیگر جای او را پُر می کنند این سنت افغانهاست.

افسر- ببخشید آقای جنرال ! پس متجاوزین چگونه میتوانند درین کشور بمانند ؟

جنرال- با همان مفکوره ای شیطانی (تفرقه اندازی و حکومت کردن ) با دامن زدن تعصبات قومی، نژادی، مذهبی و زبانی و... و ذهنیت دادن پشتونها در مقابل تاجیکها، هزاره ها در مقابل ازبکها ، برانگیختن ترکمنها ، بلوچها و پشه یی ها در مقابل همدیگر با نامهای مختلف و با استفاده از روشنفکران و روحانیون مزور، مزدور، بی عقیده و وطنفروش ، به این ترتیب هر قبیله محتاج سلاح خواهد بود برای سرکوب قبیله ای دیگر، و متجاوز فتنه انگیز آنها را مسلح خواهد ساخت برای برادرکشی و بربادی تمام ، اینطوری میتوانند مدتی بمانند و فایده ببرند.

افسر- یعنی... .

جنرال- توجه نمایید ، افغانها مردمان خوشباور و ساده اند ، فریب می خورند، مگر نه برای همیشه و زود متوجه توطئه میگردند ، و اگر بیگانگان از هر قماشکی که باشند زود و بی تأمل از افغانستان خارج نشوند ، درین سرزمین نابود می شوند چنانچه تاریخ گواهد است .

افسر- آقای جنرال ! افغانها از مرگ نمی ترسند ؟

جنرال- عاشقان مرگ از مرگ نمی ترسند ، آنها به جان باختن در راه عقیده شان ایمان دارند ، و یکی پی دیگر بخاطر پیروزی و آزادی به قربانگاه میروند ، و روشنفکران شان با سلاح قلم خویش که بُرنده تر از شمشیر است ، کارنامه های آنها را به دیوار تاریخ سرزمین شان حک میکنند برای نسلهای بعدی ، تنها روشنفکران متعهد، وطنپرست، جسور و آزادیخواه این کار را می کنند ، نه قلم به دستان وجدان مُرده و مزدور .

افسر- پس جنگ ما با افغانها به پایان رسیده ؟

جنرال- جنگ نه، تجاوز، هر جنگ نقطه ای پایان دارد و من نقطه ای پایان را در انعدام سیستم و فروپاشی (شوروی) می بینم ، مگر بیاد داشته باشی که شکست از دست افغانها تمام کتاب خاطرات سیاسی ما را پُر خواهد کرد .

افسر- پس ما افغانها را درست نشناختیم ؟

جنرال- با گذشت زمان به خوبی و به تدریج آنها را خواهیم شناخت و دیگران هم . و شما کوشش کنید افغانها را بهتر بشناسید گرچه آنها را خدا هم درست نشناخته است .

افسر- معذرت میخوامم آقای جنرال ، آیا شما به عقاید این مردم احترام می گذارید ، و طرفدار استید این سرزمین آزاد و آباد باشد؟

جنرال- میشود گاهی از گل سرخ ، مرسل و نرگس سخن گفت گرچه عطر و بوی عشق را نشنیده باشی من به غرور عقاب گونه ای فرزندان این سرزمین احترام دارم و بعد مردن روحم در مسیر این دریا پرواز خواهد کرد تا باز این کشور را آزاد و آباد ببینم ، من یک سرباز استم و از دشمن جسور و مغرور خوشم می آید .

افسر- باز هم ببخشید آقای جنرال ! شما این مقوله ها را از کجا میدانید؟

جنرال- (بایک لبخند معنی دار) مشکل نیست جوان ، دقیقاً به این دریا توجه کنید و گوش به آواز های پر طنطنه اش بدهید ، این آمو دریا قصه گوی پیر ، خودش تاریخ است و شاهد گویا... .

افسر- و این پل دوستی؟

جنرال- تازه است و خام... کاش براستی پل دوستی بین ملت ها می بود ، نه وسیله عبور برای تجاوز و تعرض .

افسر- یک سوال دیگر: آیا افغانستان به تنهایی میتواند از زیر آوار جنگ قد راست کند و به پا استاده شود؟

جنرال- بلی ، اگر همسایه های آن بد اندیش نباشند ، و استعمار جهانی بگذارند که خود افغانها حق انتخاب داشته باشند .

افسر- مگر آقای جنرال! من فکر میکنم برای انتخاب درست آگاهی سیاسی لازم است و این ملت... جنرال- تجربه بهترین آموزگار است و این مردم عملاً از آزمون زمان ، هنجار و ناهنجار سیاسی بدر آمده اند و در میدانهای جنگ حق و باطل ، چون فولاد آبدیده شده اند .

افسر- اما آقای جنرال تا بوده زمامداران این کشور را بیگانه ها در خارج بدون مشوره ، مداخله و رای ملت انتخاب و نصب کرده اند .

جنرال- بلی ، متأسفانه چنین بوده که شما میگویید ، مگر به قولی « تاریخ زیاد صبور است و هر کثافتی را بدوش اش حمل می کند تا دورانش ختم شود ، آنگاه وی را از شانه اش به زباله دان خواهد انداخت » چنانچه در تطور زمان بارها این کار صورت گرفته و جهان شاهد آن بوده است .

افسر- آیا افغانها از روزگار خواهند آموخت آقای جنرال ؟

جنرال- جواب شما یک شعر معروف شرق زمین است: آنکه نیاموخته از روزگار – می نیاموزد ز هیچ آموزگار .

افسر- آقای جنرال !

جنرال- کافیسست ، کم کم دارید با سوالهای تان بوی مشمیز کننده (کی، جی، بی) را پخش می کنید .  
صبح شد و آفتاب دمید...آغاز یکروز دیگر برای افغانستان و مردم آن .

آغاز فصل دگری از بدبختی مردم ( هشت ثور ) با خیانت جانی ترین وطنفروشان جهادی برخاسته از دامن ملوث دین سیاسی ، افغانستان را به خاک نشانید ، عظمت این فاجعه به دست چپاولگران و اوباشان ، به اصطلاح دین باور ، این دکانداران عقیده ای اسلام ، ریا کاران کاذب بگونه ی شد که مرگ ، تجاوز ، تطاول ، تخریب و توهین هرلحظه عمر مردمان را رنگ زد و رنگ روز شد ، پی آمد این مصیبت کلان ، هجوم بی خرد ترین لشکر متحسب قرون وسطایی بنام ( طالب ) با تبنانی و برنامه ریزی متجاوز بزرگ امریکا ، نماد هرچه انسانیت ، زیبایی و معنویت بود نابود کرد ، دور دگر شاه شجاع سوم ( حامد خان کرزی ) دست نشانده امریکا ، رئیس مافیای تفنگ و تریاک ، اهانت و انفجار ، مبتکر سازش و معامله با خون آشام ترین دشمنان مردم افغانستان روزگار همه را سیاه کرد ، این همه بدبختی برای افغانها بس نبود که باز دولت اشغالگر امریکا شخص روانی و نیمه دیوانه بی را با همیاری جهادی نکتایی دار ، دزد بی سابقه و میهن فروش شناخته شده بی، شرکت سهامی « وحشت ملی » را بنا نهاد و سیاهی دوران را ماندگار ساخت ، حتا هول انگیزتر و وحشتناک تر از گذشته ها ، باز شوربختانه تاریخ برای این ملت تکرارگردید ، لشکر جعل و جاهل با برنامه ریزی متجاوز جهانخوار امپریالیزم ، به خاطر نابودی تمام هستی مادی و معنوی افغان ها دوباره به اورنگ قدرت تکیه زدند ، شاه شجاع چهارم ( غنی بابا ) مغز متعفن معامله گر ، و شیاد مزدور دشمن مردم و میهن با چهل دزد همراه و همکارش و چپاول سرمایه ملی گریخت ، و کشور را در یک خلای هولناک رها کرد ، اینکه چه به روز و حال مردم آمد حکایت دردناک و استخوانسوز دگریست ، که هرگز فراموش افغان و تاریخ افغانستان نخواهد شد ... .

سوگمندانه این سلسله ای نامیمون و خون آشام از همان نیمه روز هفت ثور پنجاه و هفت آغاز و تا همین امروز ادامه دارد ، آدمکشان ، چپاولگران ، میهن فروشان، حقه بازان ، حلقه به گوشان مزدور و دست نشانده ، با طراحی و برنامه ریزی اشغالگران شرق و غرب در هر دوره و در هر رژیم خودکامه با کند حضورشان مصیبت خلق می کنند ، لعن و نفرین ابدی بر خاکفرشان .